مصدق و کودتای 28 مرداد در «روایت» بزرگ علوی

عسگری، ابوالفضل

1-درآمد

مقاله حاضر به بررسی برآمدن و برافتادن زنده‏یاد دکتر محمد مصدق براساس کتاب روایت اثر قبزرگ علوی می‏پردازد.

نخست‏وزیری دکتر محمد مصدق و موضع‏گیری نسبت به‏ سیاست‏های او بار دگیر نشان داد که تحلیل حزب توده‏ی ایران از وضعیت طبقاتی و آرایش نیروها نادرست بوده است.«مصدق به دلیل‏ فسادناپذیری‏اش-ویژگی نادری در محیط پر از فساد حکومتی- مشهور شده است.وی به عنوان نماینده‏ی بی‏باکی که با کودتای‏ 1299،دیکتاتوری رضا شاه و نفوذ خانواده‏ی سلطنتی مخالفت کرده‏ بود،به عنوان دولتمردی که همواره با امتیازهای خارجی مخالفت‏ می‏کرد،به وطن‏پرستی واقعی و بدون وابستگی‏های خارجی مشهور بود.وی از اشراف نادری بود که در روستای خود زندگی می‏کرد،با رعایاتش رفتار مناسبی داشت،ولخرجی نمی‏کرد،کم‏تر در کار تجارت‏ بود،مجلس چهاردهم را«کمین‏گاه دزدان»می‏نامید،از مالیات بر اصناف و مصرف انتقاد می‏کرد.از طبقه‏ی بالا بود اما از زبان و به نفع‏ طبقات متوسط سخن می‏گفت».1

2-مخالفت حزب توده با مصدق

سمت‏گیری‏های مصدق در سیاست‏های داخلی و خارجی،ضدّ امپریالیستی بود.ولی حزب توده‏ی ایران بدون توجه به این‏ سمت‏گیری‏ها،به مخالفت خود با دکتر مصدق ادامه داد.

هنگامی که دولت مصدق برای اجرای سیاست‏های خود که از چارچوب قانون اساسی مشروطه فراتر نمی‏رفت،نیازمند آرامش و ثبات بود،حزب توده‏ی ایران با برخوردهای چپ‏روانه‏ی خود و ایجاد فضایی پر تنش عرصه را بر دولت مصدق تنگ کرده و در راه رسیدن‏ مصدق به اهداف خود مانع‏تراشی کرد.«حزب...به مصدق اطمینان‏ نداشت.او را مانند همه‏ی رجال کشور در پست عامل امپریالیسم و حامی شرکت‏های بزرگ نفت می‏دانست.ملی کردن شرکت نفت را می‏پذیرفت اما نه به دست مصدق و«جبهه‏ی ملی»که همه‏شان را جیره‏خوار استعمار می‏شمرد».2

به همین دلیل بود که جز در مواقعی که حزب خطر«شاه»را احساس می‏کرد،از مصدق حمایت نکرد.

«مطبوعات حزب توده همواره مصدق را زمین‏دار فئودال، سیاستمدار پیر گمراه و دست‏نشانده‏ی امریکا معرفی می‏کردند».3از سویی«...مصدق نسبت به حزب توده،سیاست ناپایداری در پیش‏ گرفت.از یک سو،از ممنوع ساختن تظاهرات،غیرقانونی کردن‏ سازمان‏های وابسته به حزب و یا سخت‏گیری به شبکه‏ی زیرزمینی‏ نیمه مخفی حزب خودداری کرد.حتا در برخی موارد از پشتیبانی آن‏ حزب استقبال کرد،سه تن از هواداران آن را وارد کابینه نمود و آشکارا اعلام کرد که این حزب جزیی از ملت ایران است.ولی از سوی دیگر حکم انحلال سال 1328 را لغو نکرد،رهبران تبعیدی را به کشور بازنگرداند و از گفت‏وگوی رسمی برای تشکیل ائتلافی گسترده‏ خودداری ورزید.

این بدگمانی‏های میان حزب توده و جبهه ملی،سرانجام سقوط مصدق را تسهیل کرد».4

در هرحال عدم حمایت حزب از مصدق ضربه‏ی بزرگی به نهضت‏ وارد آورد به گونه‏یی که علوی این«مبارزه»با مصدق را یک«خیانت» می‏داند.5

یکی از مورخان اخیر جنبش دانشجویی می‏نویسد که سازمان‏ جوانان حزب توده در زمان مصدق تظاهرات غیرقانونی برگزار کرد، مقالات تحریک‏کننده‏یی منتشر ساخت،به قهرمان بازی‏های‏ رمانتیک دست زد و خود را بیش از طبقه‏ی کارگر پیشگام انقلاب‏ سوسیالیستی قلمداد کرد.به نظر کامبخش،رهبران بی‏تجربه‏ی حزب‏ -به منظور نویسنده،یعنی آبراهامیان،«اعضای جدیدتر کمیته‏ی‏ مرکزی»هستند که در ایران بودند و سعی داشتند جای رهبران با تجربه‏ی حزب را که در زندان،تبعید و خارج بودند،پر سازند.6با طرح‏ خواسته‏های غیرمسوولانه-مانند جمهوری دموکراتیک-مصدق را تضعیف کردند.کیانوری،در سمیناری درباره‏ی بورژوازی ملی گفت‏ که:«ارزیابی نادرست از نقش بورژوازی ملی،گاه‏گاهی به برخی‏ اشتباهات می‏انجامد...در سال‏های مبارزه‏برای ملی کردن نفت‏ (1328-1332)،حزب توده‏ی ما چنین اشتباهات چپ‏گرایانه‏ی‏ فرقه‏یی را مرتکب شد».

ایرج اسکندری می‏نویسند:«در جریان مبارزه برای ملی کردن‏ نفت،ما از مصدق که بدون تردید نماینده‏ی منافع بورژوازی ملی بود، پشتیبانی نکردیم.ما فکر می‏کردیم که مصدق برای ملی کردن نفت‏ مبارزه می‏کند،ولی از حمایت امپریالیست‏های امریکایی برخورداری‏ است،یعنی آن‏ها،او را هدایت می‏کنند.پس به این نتیجه نادرست‏ رسیدیم که کمونیست‏ها نباید از این جنبش ملی پشتیبانی کنند».7

3-در آستانه‏ی کودتای 28 مرداد

از مواردی که علوی بر آن دست می‏گذارد،اشتباهات رهبری‏ حزب در رابطه با خطر قریب‏الوقوع کودتا در آستانه‏ی 28 مرداد است.

سیر تحولات از 25 تا 27 مرداد سال 1332 به روشنی‏ نشان‏دهنده‏ی هجوم سازمان‏یافته و خشن ارتجاع برای کسب مجدد قدرت است.عمده‏ترین نقش‏ها را در صفوف نیروهای مترقی،حزب‏ توده‏ی ایران و جبهه‏ی ملی بازی می‏کردند.با پیش‏گیری سیاست‏ چپ‏روانه از سوی حزب،عملا آن جبهه‏ی واحدی که بعدها به عنوان‏ شعار حزب توده‏ی ایران مطرح شد و می‏توانست در آن مقطع 1328 ال 1332 تکوین یافته و شکل گیرد نه فقط تشکیل نشد،بلکه با شدت یافتن اختلافات،جدایی در تشکیلات انقلابی و هم‏سویی‏ سیاسی آنان به کلی از میان رفت.

حزب،جبهه‏ی ملی و هواداران آن را از دست داد.تنها حمایتی که‏ حزب از دکتر مصدق و جبهه‏ی ملی به عمل می‏آورد،«در قیام سی تیر که‏ خطر شاه قریب‏الوقوع به نظر می‏رسید»8صورت گرفت.دکتر مصدق‏ نیز سیاست ناپایدار و شکننده‏یی را نسبت به حزب در پیش گرفت.

یکی از عظیم‏ترین«خطاهای تاریخی»حزب،از دست‏دادن‏ جبهه‏ی ملی و هواداران آن و دکتر مصدق بود،به گونه‏یی که دکتر مصدق حاضر نمی‏شد با حزب«ائتلاف گسترده‏یی»تشکیل دهد. تحلیل نادرست حزب از بورژوازی ملی-که در آن مقطع نه فقط وابسته به بورژوازی کمپرادور نبود و در صدد تامین منافع ملی و خود دفاع‏ کند و این به منزله‏ی انقلابی بودن بود-و نقش آن به یک«انکشاف‏ بزرگ تارخی»بین نیروهای ملی و دموکراتیک انجامید و سرانجام‏ موجبات سقوط مصدق را فراهم ساخت.

علوی وضعیت ناپایدار و ملتهب روزهای آخر حکومت دکتر مصدق را به زیبایی تصویر می‏کند.هم‏چنین در این وضعیت‏ «بحرانی»نشان می‏دهد که رهبری حزب به دلیل سردرگمی در لابه‏لای تحلیل‏های خود از وضع موجود،دچار«انفعالی تاریخی» گردید.انفعالی که به پیروزی سهل و آسان ارتجاع انجامید.

دکتر محمد مصدق در پی تلاش‏های خود برای اجرای قانون‏ اساسی دست به محدود ساختن حیطه‏ی اختیارات شاه در حدود قانون‏ مذکور زد.طبیعی‏ست که این سیاست،تقابلی را پیش می‏آورد.این‏ تقابل سرانجام به استعفای دکتر مصدق در تیر ماه 1331 انجامید.ولی‏ دولت قوام که پس از مصدق روی کار آمد،دوام نیاورد و قیام سی تیر موجبات برکناری وی را فراهم ساخت.

پیروزی نیرهای دموکراتیک و ملی در سی تیر 1331 یک‏ پیروزی تاریخی بود و می‏توانست سرآغاز یک تلاش برای هم‏سویی‏ از جانب نیروهای ملی و دموکراتیک باشد.

تقابل بین دکتر مصدق و هواداران او از یک سو و شاه و دربار از سوی دیگر در 25 مرداد 32 منجر به ترک کشور از سوی شاه گردید. این جاست که سیاست‏های چپ‏روانه‏ی حزب بار دیگر خود را نشان‏ می‏دهند.«در 25 مرداد هم‏زمان با فرار شاه از کشور،طرفداران حزب‏ توده به خیابان‏ها ریختند،مجسمه‏های شاه و رضا شاه را پایین‏ کشیدند،خواستار برقراری جمهوری شدند و از عملکرد غیرقاطعانه‏ی‏ مصدق انتقاد کردند.در برخی از شهرها،تظاهرکنندگان حزب توده، ساختمان‏های شهرداری را اشغال کردند و پرچم‏های سرخ‏ برافراشتند».9

این حرکت موجبات عکس العمل دکتر مصدق را فراهم آورد. دکتر مصدق به ارتش فرمان داد تا خیابان‏ها را از تظاهرکنندتگان‏ توده‏یی پاک کند.این فرمان عملا موجبات تردید بدون مانع ارتش را در خیابان‏ها فراهم ساخت.ارتش می‏توانست بدون هیچ‏گونه مانع و رادعی عملیات«سرکوب»را انجام دهد.

بنابراین ارتش که برای سرکوبی هواداران حزب وارد میدان شده‏ بود،به تاراندن جبهه‏ی ملی و دکتر محمد مصدق از اریکه‏ی قدرت‏ پرداخت.در این میان«حزبی‏ها از هم می‏پرسیدند کسی خبری دارد؟ چه دستوری هست؟باید تسلیم شد؟مسوولین دمانده و وامانده شانه‏ خالی می‏کردند.سر تکان می‏دادند.بیچاره شده بودند.تک و توک‏ جرات می‏کردند.نباید پراکنده شد.همه بلاتکلیف بودند.جبهه‏یی‏ها سرکوفت می‏زدند:به حزبی‏ها بد می‏گفتند و دشنام می‏دادند...فرود غر می‏زد:همه را از خود راندیم.این تظاهرات ضدّ مصدق- نتیجه‏اش چه بود.حالا هم باید فحش بشنویم و جیک نزنیم. همه‏شان-منظور مسوولین،کادرها و رهبران حزبی هستند-مثل‏ موش آب کشیده رفته‏اند تو سوراخ».10

علوی نشان می‏دهد که هواداران و اعضای حزب(بدنه‏ی حزب) آمادگی نشان‏دادن عکس العمل لازم را داشته‏اند.به خوبی نشان‏ می‏دهد که همه‏ی هواداران و اعضا از رهبری حزب انتظار داشته‏اند در این«بحران قدرت»منفعل نمانده و وارد«عمل»گردد.حزبی که مرتبا از وقوع یک کودتا خبر می‏داده است و پر شمارترین تشکیلات سیاسی‏ را از حیث نفرات در اختیار داشته است و در همه‏ی حزب‏ هیچ دستور مشخصی در مورد نشان دادن عکس العمل در برابر یورش‏ ارتجاع صادر نکرد و صرفا به دادن همان هشدارها بسنده کرد.درست‏ است که دکتر مصدق و هواداران و یاران وی تدبیری سازمان‏ یافته برای مقابله با کودتا نیندیشیده بودند،ولی حزبی که از وقوع خطر مطلع است باید بتواند سریعا برای مقابله با خطری که هشدار می‏دهد، سازمان‏دهی کرده و عمل کند.

این«واماندگی و درماندگی»در میان مسوولین حزب توده‏ی ایران‏ و انفعال حزب در خطیرترین لحظات حیات یک ملت نتیجه‏ی همان‏ ارزیابی‏ها و تحلیل‏های نادرست و عملکرد چپ‏روانه‏ی حزب است. گرچه نیروهای ملی نیز در پدید آمدن وضعیتی چون وضعیت مرداد 32 بی‏تقصیر نبوده‏اند.

«آخر چرا نخست‏وزیر سرلشگرهایی را که پس از سی‏ام تیر توقیف کرده بودند،آزاد کرد؟چرا این محاکمه نشدند؟»11

کودتای 28 مرداد 32 به انجام رسید.آن هم با پیروزی بلامنازع‏ هواداران شاه و دربار در پی«انفعال تاریخی»حزب در جریان کودتا، رهبران دیگر از حد گذشت.پس از وقوع حادثه به فکر جنگ‏هایی‏ چریکی افتادند».

12نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

4-بقیه داستان

«روایت»از این جا به بعد در بستر حکایت زندگی سیاسی و عاطفی‏ فرود و خواهرش،بدری،نشان می‏دهد که چه‏گونه شاه به قلع و قمع‏ هواداران حزب توده‏ی ایران و از بین بردن شبکه‏های مخفی آن پراخت و چه‏گونه نظام«زجر و شکنجه»را به کار گرفت و چه‏گونه به‏ کشتار انقلابیون و هواداران حزب می‏پرداخت.علوی از زبان فرود، حضیض حزب را به تصویر می‏کشد:

«آن کس که در زندان مقاومت نشان می‏داد،جانش را فدا می‏کرد.زبون‏ها تعهد اخلاقی می‏سپردند تنفرنامه می‏نوشتند.حزب‏ چرا دستگاه جاسوسی می‏نامیدند و آلت دستگاه بیگانگان می‏شمردند. استعفا می‏کردند.شاه‏پرست می‏شدند.مقاله در ستایش شاه و دربار می‏نوشتند و به زندگی خود ادامه می‏دادند و به نان و آبی می‏رسیدند و در دانشگاه کرسی به آن‏ها تعلق می‏گرفت و در ادارات،خانه و اتومبیل و قرضه در ماه».13

بدری،خواهر فرود به راهی دیگر رفته است.او نیز فعالیت‏های‏ سیاسی خاص خود را داراست.بدری به مبارزه مسالمت‏آمیز سیاسی‏ بی‏اعتقاد است.این را فرود هنگامی می‏فهمد که جزوه‏یی به عنوان‏ «ضرورت مبارزه‏ه مسلحانه برخورد کرده بود.حزب‏ پس از کودتای 28 مرداد به فکر سامان‏دهی عملیات چریکی افتاد بود،ولی با لو رفتن سازمان نظامی حزب،15این طرح عقیم می‏ماند.

هم‏چنین در خلال صحبت فرود با مهندس عالی از اعضای‏ کمیته‏ی مرکزی حزب در زندان،این موضوع،یعنی مبارزه‏ی قهرآمیز و مسلحانه مطرح می‏شود.مهندس عالی،وجود و حضور گروه‏هایی‏ که مبارزه‏ی مسلحانه را پیشه‏ی خود ساخته‏اند را ضرورتا نتیجه‏ی‏ «کارهای ناتمام و بی‏عرضگی‏های»حزب می‏داند.

بدری،نماد فردی سیاسی‏ست که به مبارزه‏ی مسلحانه معتقد است و نه مبارزه‏ی مسالمت‏آمیز:«به نظر می‏رسید این روزها دارد یک‏ جریان‏هایی شکل می‏گیرد که اعضای آن‏ها دیگر به مبارزه‏ی‏ مسالمت‏آمیز اعتقاد ندارند».16

فرود برای یافتن بدری به جریان‏های سیاسی‏یی برخورد می‏کند که راه رهایی را در مبارزه مسلحانه می‏دانند و نه مبارزه‏ی‏ مسالمت‏آمیز:او هم مانند مهندس عالی اعتقاد دارد که مسوول پیدایی‏ و رشد این جریان‏ها«بی‏لیاقتی و بی‏عرضگی و کارهای ناتمام»حزب‏ است.فرود نسبت به این جریان‏ها بی‏تفاوت نبود:«او خود را مدیون‏ می‏دانست،گناهی کرده بود که باید کفاره‏اش را پس می‏داد.داخل‏ حزب شده بود،به پدرش و خانواده‏ش و به هزاران نفر امید داده بود که‏ برای آن‏ها زندگی تازه‏تر و بهتری فراهم خواهد آورد و ناگهان سر بزنگاه با ترس،ندانم کاری، سستی،بی‏ارادگی و هزار زبونی دیگر امید همه‏ را به یأس بدل کرده بود».17

فرود در برابر آینده‏ی ملت ایران‏ به واسطه‏ی گذشته‏ی خود احساس مسوولیت‏ می‏کند.او نادم است،نه از این‏که چرا به حزب‏ توده‏ی ایران پیوسته،از این امر احساس‏ ندامت می‏کند که چرا اقدامات انجام شده،کامل‏ نبودند،ابتر بودند و راه به جایی نبردند و سعادتی‏ را برای«خلق»دست و پا نکردند.او هنوز خواهان تلاشس برای سعادت ملت خود و رهایی‏ از یوغ بردگی و اسارت است.

«روزی که خبر کشته شدن چند جوان را در جنگلی در شمال ایران شنید و از گوشه و کنار اخباری منتشر گردید که‏ دختران جوان هم در این نبرد خونین و غیر متساوی شریک هستند،از ترس می‏لرزید؛مبادا که نعش خواهرش هم میان نعش‏های دیگر باشد.آخرین سخن او در این‏باره به کلهر این بود:«قاتل آن‏ها من‏ هستم،نمی‏شود دست روی دست گذاشت و چشم به راه فاجعه بود». ار فردای آن روز کلهر و فیروز دیگر فرود را ندیدند.قطره‏یی بود که در زمین فرو رفته بود.18

4-نتیجه

علوی با نمایاندن تلاش‏ها و اشتباهات حزب در این«روایت» موفق به خلق«فضای سیاسی»آن دوران شده است.با همه‏ی‏ انتقاداتی که علوی از زبان فرود و دیگران بیان می‏کند،ولی در ارزیابی‏ مسیر حرکت حزب جای تردید برای خواننده باقی نمی‏گذارند.

«سروش»یکی از افرادی بود که با دسته‏ی اول افسران تیرباران‏ شد.آخرین کلمات او پیش از مرگ،این بود:«رفقا راه ما حق است. اشتباهات را به حساب نادرستی نگذارید.با کوشش و اتحاد خود آن را جبران کنید.انتقام ما را بگیرید».

بعدها هنگام دستگیری فرود جزو کاغذهایی که در جیب او یافتند یکی همین گفته‏ی سروش بود.19

پی‏نوشت‏ها

(1)-ایران دو انقلاب،نوشته‏ی یرواند آبراهامیان،ترجمه احمد گل‏محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی،تهران،نشر نی،1377،ص 320.

(2)-روایت،نوشته‏ی بزرگ علوی،تهران،موسسه‏ی انتشارات نگاه،1377،ص 184.

(3)-ایران بین دو انقلاب،ص 397.

(4)-همان جا،ص 399.

(5)-روایت،ص 154.

(6)-این جمله‏ی معترضه از راقم این سطور است.

(7)-ایران بین دو انقلاب،صص 397-398.

(8)همان جا،ص 397.

(9)ایران بین دو انقلاب،ص 399.

(10)-روایت،ص 233،تاکیدها از راقم این سطور است.

(11)-همان جا،ص 321.12-همان جا،ص 239.13-روایت،ص 244.14-همان جا، ص 422.15-همان جا،صص 261-262.16-همان جا،ص 343.17-همان جا، ص 445.18-همان جا.19-همان جا.